

ناگفته های زندگی وزندان خفاش شب به روایت رئیس انجمن جرم شناسی

غلامرضا در کودکی فروخته شد



در روزهایی که خانواده های مقتولان از جنایت های غلامرضا خوشرو بر عزیزان شان از درد به خود می پیچیدند و خواهان قصاص او بودند و روزنامه های وقفه شرح دادگاه او و جنایت هایش را منتشر می کردند، اما لایه ای این هیاهو، دکتر جعفر کوشا، استاد دانشگاه، رئیس انجمن ایرانی جرم شناسی و وکیل پایه یک دادگستری، در سکوت زندان اوین، رودررو با او می نشست و روزها و ساعت ها ابعاد مختلف شخصیتی، روانی، اجتماعی و علل وقوع جنایت های هولناک او را دقیق و موشکافانه بررسی می کرد. او در گفت و گو با جام جم، پرده از ناگفته های زندگی خفاش شب برداشت.

لیلا حسین زاده

تپش

می کرد و در نهایت به آنجا کشیده شد.

چطور توانسته بود اعتماد خانم ها را جلب کند؟
او شگردهایی داشت که اگر تربیت می شد، می توانست از این شگردها در جهات مثبت استفاده کند. مثلاً نیمه های شب، برای مسافرخشی اغلب روی ترمینال های غرب متمرکز می شد. عمدتاً نیز از خانم هایی که هنگام پیاده شدن از اتوبوس، حالت خواب آلودگی داشتند، به عنوان طعمه استفاده می کرد و به آنها می گفت که شما را زودتر می رسانم. به نظر من خانم هایی که سوار می شدند هرگز به این نکته توجه نداشتند که این فرد به ظاهر آرام و با شخصیت ممکن

عقده های درونی بود که در حقیقت بروز نکرده بود، از نظر جامعه شناسی هم تعارض فرهنگی میان دو جامعه بسته روستا با جامعه ناامن حاشیه شهر بود که این شخص در آن رشد کرده و در نهایت باعث به وجود آمدن آن وضعیت هولناک در او شد.

پس برخلاف آنچه که تصور می شود، نمی توان گفت نیاز جنسی عامل اصلی جنایت ها بود.

نه اصلاً. من وضعیت این فرد را از ریشه و زمان طفولیت تا زمان قتل های ارتكابی بررسی کردم و متوجه شدم لایه های زندگی اش بیشتر تشکیل دهنده دو بحث جامعه شناسی و روان شناسی است. از یک طرف او در پی مطرح کردن خود و جلب توجه جامعه بود و مساله دیگر خانمی بود که او را به حاشیه شهر آورد. در حقیقت این شخص نتوانست خود را با وضعیت حاشیه شهر تطبیق دهد. چون از یک جامعه روستایی ساده به یک جامعه پیچیده حاشیه شهر کشیده شد و این دو دلیل مهمی بود که باعث شد به این نقطه برسد.

پس از جدایی از خانواده واقعی اش، چه نظری در مورد آنها داشت؟

پس از جدایی از خانواده، بیشتر احساس ناراحتی می کرد و معتقد بود پدر و مادرش نباید راضی به جدا شدن او از خانواده می شدند. غلامرضا آنها را مقصر می دانست، چرا که به نوعی هجرت از روستا به شهر انجام شد، در حالی که او در درون کودکی، هنوز آمادگی مشخصی برای ورود به این مرحله از زندگی را نداشت.

با این جدایی اجباری، چه نظری در مورد زنان داشت؟

حس مادری نسبت به آن خانمی که او را به تهران آورده بود نداشت و در واقع نوعی عقده نسبت به زنان داشت که نمی توانست با آنها کنار بیاید و سعی می کرد با اعمال خشونت با آنها کنار بیاید.

دوستانی که انتخاب کرده بود، چه افرادی بودند؟

از سطح خودش خیلی بالاتر و ساکن شمال تهران بودند. عکس هایی از او به دست آمد که نشان می داد در پارتی های شبانه کراوات می زد و گیتار می نواخت. او در پارتی دختران شرکت می کرد و جالب این که دوست دخترهای زیاد داشت. هیچ کس باور نمی کرد این فرد همان غلامرضا خوشرو باشد. از طرفی برای من خیلی جالب بود که او سفر خارجی انجام داده و در حال یادگیری زبان روسی بود. شخصیت جالب توجهی داشت، اما در پنهان خود، پلشتی هایی داشت که بروز

از اولین برخوردها با خوشرو بگویید. چه تصویری از او داشتید و بعد از گفت و گو با او چه تصویری ایجاد شد؟

وقتی با او در زندان اوین گفت و گو کردم، در ظاهر شخصی بسیار آرام، متین و باوقار بود و فکر نمی کردم مرتکب ۹ فقره قتل فجیع شده باشد اما پس از گفت و گو با او متوجه شدم این آرامش ظاهری است، زیرا فردی دوشخصیتی بود که افکارش بر مبنای دروغ پردازی و سناریوسازی بود. به نظر فردی بود که اگر کسی در بدو امر با او ملاقات می کرد، مجذوب شخصیت او می شد، چون بسیار باوقار بود.

چرا مرتکب این قتل ها شد؟

از نظر تقسیم بندی روان شناسی جنایی و جامعه شناسی جنایی و همچنین تیپولوژی و فیزیولوژی بدن، او به لحاظ روان شناسی، یک شخصیت دو قطبی داشت؛ یعنی سعی می کرد در ظاهر خود را شخص خوبی نشان دهد اما در خلوت، آن درون واقعی خود را نشان می داد.

اما ایشان در دوران کودکی به نوعی به یک خانواده فروخته شد. ماجرا این بود که خانم مسنی که فرزندی نداشت، ظاهراً از یکی از بستگانش تقاضا کرده بود کودکی برای او بیاورد تا بزرگش کند. آن آقای واسطه نیز از قوچان که خوشرو هم اهل آنجا بود، غلامرضا را از خانواده پرجمعیتش جدا و او را از روستا به حاشیه تهران و اطراف جاده ساوه که محل زندگی جدیدش بود، منتقل کرد. در واقع به لحاظ جامعه شناسی، غلامرضا نوعی هجرت زودهنگام ناموفق از روستا به حاشیه شهر داشت و در حقیقت تعارض بین فرهنگ روستا و حاشیه شهر موجب شد نوعی اختلال شخصیتی در این شخص ایجاد شود.

حال برای آن که خود را با جامعه تطبیق دهد به ناچار با دوستان و همسالانی آشنا شد که از نظر اجتماعی، افرادی ناسازگار و معارض با قانون بودند. او برای آن که بتواند جلب توجه کند، مجبور شد به نوعی با آنها دوستی کند تا آنها او را بپذیرند. اولین گام خوشرو برای دوستی نیز سرقت پخش صوت ماشین بود. در واقع اولین سرقت او در ۱۴ سالگی بود. پس از سرقت، به قانون اصلاح و تربیت معرفی شد. بنابراین پاسخ این سوال که چرا این شخص به چنین مسیری کشانده شد، از دو منظر روان شناسی و جامعه شناسی قابل بررسی است. از نظر روان شناسی به خاطر وجود آن